

□ هر که چون لاله کاسه گردان شد

زین جفا رخ به خون بشوید باز
 بعضی شارحان «کاسه گردان» را ساقی معنی کرده‌اند که با
 توجه به کلمه «جفا» و نظر خوشی که حافظ به «ساقی» دارد
 مناسب به نظر نمی‌آید بلکه با توجه به روح کلی غزل،
 «کاسه گردان» معنی شبیه «خم شکن» می‌تواند داشته باشد و
 مضمون بیت چنین خواهد بود که: «هر کس کاسه شراب
 می‌خواران را واژگون کرده و شراب‌شان را ریخته است و بدینگونه
 «جفا» کرده، چنین آدمی یک روز تقاضای پس خواهد داد و صورتش
 به خون خودش رنگین خواهد شد.

□ غیرت عشق زبان همه خاصان ببرد

کز کجا سر غمش در ذهن عام افتاد
 در ضبط مصرع دوم اختلاف هست («از» به جای «کز»
 در آغاز مصرع) به نظر بنده ضبط بالا (کز) بهتر است و معنی این
 خواهد بود: «به سبب اینکه سر غمش در ذهن عام افتاد و گمان
 می‌رفت که این راز از خاصان درز کرده تا به عوام رسیده است،
 غیرت عشق زبان همه خواص را بُرد». در اینجا «که» جنبه تعلیل
 دارد.

□ عبوس زهد به وجه خمار نشینند

مرید خرقه دردی کشان خوشخوم
 عبوس (بر وزن جمود) به معنای ترشرویی است. می‌دانیم که
 آدم خمار، چهره گرفته و درهم کشیده‌ای پیدا می‌کند، حافظ می‌گوید
 «آن ترشرویی که زهد دارد حتی در چهره آدم خمار هم دیده
 نمی‌شود، من مرید دُردی کشان خوشخوی هستم»، نکته اینست که
 نوشیدن «دُردی» نیز ممکن است مستلزم چهره درهم کشیدن باشد
 مع ذلک دُردی کشان خوشخویند، و حتی آدمهای خمار هم عبوس
 زاهدان را ندارند. یعنی ترشرویی زاهد به هیچ روی موجه نیست و
 فقط ناشی از خشکی اوست.

□ آن جوانمرد که می‌زد رقم خیر و قبول

بنده پسر ندانم ز چه آزاد نکرد
 قرآن شرط آزادکردن بنده را با قرارداد مکاتبه، این می‌داند
 که صاحب بنده «خیری» در او سراغ داشته باشد (اللّٰهین یتفون
 الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم اِنْ عَلِمْتُمْ فیهِم خیراً - سورة نور
 آیه ۳۳). با این زمینه می‌شود تصور کرد کسانی که می‌خواستند بنده
 خود را با قرار مکاتبه آزاد سازند در کنار ورقه «مکاتبه» بایستی
 «رقم خیر و قبول» می‌زدند؛ بدین معنا که من در این بنده «خیر»
 سراغ دارم و آزادشدن او را قبول دارم و می‌پسندم (رک: مقاله
 اینجانب در کیهان فرهنگی، شهریور ۱۳۶۷ ص ۴۲).

□ حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال

بیا و خرگه خورشید را منور کن
 می‌دانیم که شدت تشعشع نور مزاحم دیدن می‌شود به
 طوری که اگر کسی از محیط تاریکی، ناگهان وارد محیط روشن‌تری
 شود، نخست قادر به دیدن نیست تا آنکه چشمش عادت کند،
 همچنین است اگر شما از نزدیک به یک لامپ سیصدشمعی نگاه
 کنید؛ چشمتان خیره می‌شود و ابتدا چیزی نمی‌بینید اما اگر در همان
 لحظه یک لامپ هزارشمعی روشن کنند خیرگی چشم شما - که بر
 اثر لامپ سیصدشمعی بود - رفع می‌شود و این لامپ را بطور
 واضح می‌بینید. گویی لامپ سیصدشمعی نخست در حجاب شعاع
 خود بود سپس با غلبه شعاع لامپ هزارشمعی منور شد و قابل

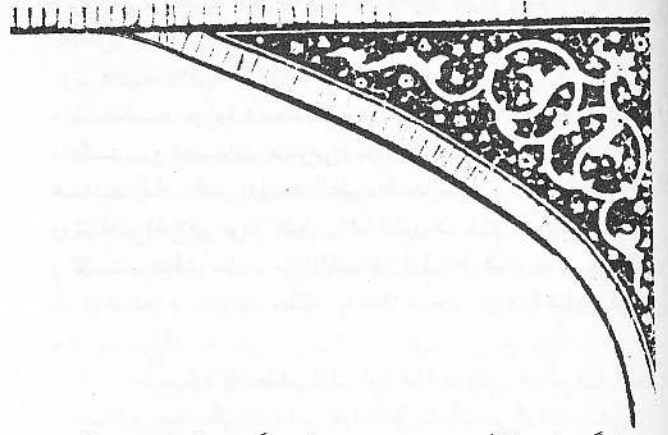


بحثی در معنای چندبیت از حافظ

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

□ عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی با چاره ده روایت
 معنی شعر به طور ساده اینست که اگر هم مثل حافظ قرآن
 را با چارده روایت از بر بخوانی باز هم عشقت به مرحله
 فریادکشیدن می‌رسد. یعنی هیچگونه «مقام علمی و فزائی» مانع از
 این نمی‌شود که عشقت به رسوایی بکشد. اینکه گفته‌اند معنی شعر
 این است که «عشق به فریاد می‌رسد...» با مجموع غزل سازگار
 نیست چرا که در این غزل همه شکوه از خدمت بی‌مزد و منت است
 و بیگناه کشته‌شدن و گمگشتگی و وحشت و حیرت و بی‌پایانی راه
 عشق و صحبت از این نیست که عشق به فریاد کسی برسد، و
 مناسب آنست که شاعر در این غزل با این زمینه‌ها کارش از دست
 عشق به فریاد برسد.



مواردی از لغزش یا ترک اولی که طبق ظواهر آیات و بعضی احادیث به انبیاء نسبت داده شده مورد حل و نقد قرار گرفته، از جمله شش وجه در قصه آدم یافته‌اند که برای او عصیان و گناه محسوب می‌گردد (ج ۸ ص ۲۶۸ تا ۲۷۰) و انتساب غی و ظلم و خسران و زلت و مخالفت امر الهی بدو، و اینکه خدا توبه آدم را پذیرفت که مسلماً «توبه» بعد از احراز «معصیت» است. بدینگونه آدم به صفت «عصیان» موصوف شده، ما چگونه دعوی بیگناهی کنیم؟

□ ساقی مگر وظیفه حافظ زیاد داد

گاشفته گشت ظره دستار مولوی
بعضی شارحان «مولوی» را به معنای دستار کوچک درویشانه گرفته‌اند. اما این معنا در زمان حافظ معمول نبوده و متأخر است. حرف «ی» در مولوی از باب تخییم است چنانکه «ی» در «ابوی» و «اخوی» و «صاحبی» و «خدانلودگاری» و «حضرت علامی فهمی آخندی...» که در نثر قرن هفتم به بعد برمی‌خوریم (و نیز در شعر) به همین معنای تخییم است. حافظ در این بیت با خودش مزاح کرده می‌گوید: «ساقی مگر جیره حافظ را زیاد کرده بود که طره دستار حضرت آقا آشفته شده است!» (رک: مقاله اینجانب در کیهان فرهنگی، شهریور ۶۷ ص ۴۳). هم‌اکنون نیز در هند و پاکستان و تاجیکستان و افغانستان و حتی بخشی از بدنه شرقی ایران، عالم دینی را «مولوی» لقب می‌دهند.

□ مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند

که اعتراض بر اسرار علم غیب کند
این بیت ناظر است به جبر از راه استدلال به ماهیات که صور علمیه حق هستند (رجوع به کیهان فرهنگی، پیشگفته، آذر ۶۷ ص ۶۸). ظواهر بعضی آیات قرآن نیز برداشت جبری را تقویت می‌نماید (مثلاً بقره ۲۵۳ نحل ۹ یونس ۱۰ حج ۱۶ و ۱۸ انسان ۳۰ و...) و می‌شود که «علم غیب» همان قرآن باشد.

□ ساقی به جام عدل بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پُر بلا کند
در محاضرات راغب اصفهانی (متکلم و مفسر و ادیب در گذشته بعد از سال ۵۰۰ ه.ق) نکته‌ای نقل شده که در فهم معنای این شعر و دریافت سابقه مضمون آن کمک می‌کند. آورده است: «علی بن داود [ظاهری] در کتاب الزهره گفته است که ساقی حاکم بر عقل هاست باید نهایت پیجویی در عدل بنماید، وگرنه از شرم طلب عفو بدو همان رسد که از خجلت عزل به والی معزول می‌رسد» عین عبارت عربی چنین است: «لِیَتَحَوَّى السَّاقِیَ الْعَدْلَ فَإِنَّهُ إِلَى الْعُقُولِ، وَإِلَّا نَالَهُ مِنْ خَجَلَةٍ الْإِسْتِغْنَاءِ مَا يَنَالُ الْوَالِیَ مِنْ خَجَلَةِ الْعَزْلِ» (ج ص ۷۰۵).

* در مورد «افسانه غرانیق» رک: تاریخ قرآن مرحوم دکتر رامیار

به چاپ دوم، صص ۱۶۵-۱۴۸.

رؤیت گردید. حافظ در بیت مورد بحث می‌گوید: شعاع خورشید، مانع ادراک آن شده، اما ای معشوق اگر تو بیایی، پرتو جمال تو، نور خورشید را تحت الشعاع قرار می‌دهد و قابل رؤیت می‌سازد (و این نزدیک به آن تعبیری است که از آیه «اللّه نور السموات والارض...» به معنای «مُنُور السموات والارض...» می‌کنند)

□ ای بختِ سرکش تنگش به برکش

گه جام زرکش، گه کام دل خواه
با این ضبط مفهوم شعر کاملاً واضح است، و جز به این شکل معنای شعر به تکلف می‌کشد (رجوع کنید به کیهان فرهنگی شماره آذر ۶۷ ص ۶۷/۸ نامه اینجانب به استاد محیط طباطبائی).

□ چون من از عشق رُخش بیخود و حیران گشتم

خبر از واقعه لات و مناتم دادند
این بیت در نسخ قدیم نیست ولی می‌تواند از حافظ باشد مخصوصاً که با حال و هوا و روح کلی غزل نیز سازگار است و اشاره به داستان (مشکوی) * غرانیق دارد که در تفاسیر، ذیل آیه ۱۹ و ۲۰ سوره نجم نقل گردیده است. می‌خواهد بگوید واقعه غرانیق اگر هم فی‌الجمله حقیقتی داشته باشد (که ندارد) بر اثر بیخودی و حیرانی عشق است.

□ آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند

ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست
می‌خواهد بگوید: در مقابل جلوه‌سازی و تظاهر به عبادت و پارسایی در صومعه، آن طرف‌تر ناقوس دیر راهب و نام صلیب هم وجود دارد یعنی اینکه مبدا زاهد صومعه‌دار تقدس را در انحصار خود بداند، هر جا که هست پرتو روی حیب هست!

□ جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
از جمله اشاراتی که سابقه این مضمون را در مطالعات حافظ نشان می‌دهد مطلبی است که در شرح المواقف قاضی عضدایجی به قلم میر سید شریف جرجانی آمده است. فرقه‌ای از خوارج را «عاذریه» می‌نامیدند، اینان مردم را در ندانستن فروع معذور می‌دانستند: «العاذریه، الذین عذر و الناس بالجهالات فی الفروع» (ج ۸ ص ۳۹۳)

□ جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی
ایضاً در کتاب مواقف قاضی عضدایجی (با شرح میر سید جرجانی) که مورد مطالعه حافظ بوده است بحث مفصلی راجع به عصمت انبیاء (ج ۸ ص ۲۶۳ به بعد) آمده است و در آنجا